

توقیف فریاد

به مناسبت سالگرد مشروطه

است، پرباریک. و ما هم که به دمیدن صور و غریدن شیپور سر از خواب برداشته‌ایم، هنوز سرآسیمه و مخمور با همان پریشانی صبحی ره می‌سپاریم. چراغی سر راهمان بر فروزان ناچشم‌هایمان ببیند و اقدام‌مان را ثابت و محکم گردان تا پاهایمان نلرزد و نلغزد، تا این نیم ظلمت به کلی سرآید و آفتاب سعادت حقیقی از مشرق مراد برآید و گیتی را غرق انوار نماید...»

در دومین مقاله‌ی همان شماره، تحت عنوان «مسلک فریاد» که نویسنده‌اش «م. غ.» (محمودغنی زاده) است، پس از دادن توضیحاتی در مورد مسلک و این که «روزنامه‌نگار چرا باید یک مسلکی داشته باشد؟» و معرفی بعضی از احزاب اروپایی به جهت این که «اتخاذ مسلک اولاً در ممالک اروپا رواج یافت» و اشاره به این که هنوز در ایران «پارتی‌های مختلف» به وجود نیامده، «به طوری که می‌توان گفت امروز در ایران سکنه‌ی این خاک پاک جملتاً وجهه‌ی نظرشان در یک نقطه معطوف و همگی را یک دل و یک جهت همت به یک راه معطوف، که آن هم به جز بیدار شدن ملت و پی بردن آنان به حقوق طبیعی و مقدسه‌ی خویش و حفظ استقلال دولت به جهت حمایت‌نومیس وطن و افراد رعیت نبوده نیست»، خطوط عمده‌ی مسلک خود را چنین تصویر کرده است:

«نه سوسیالیست می‌شناسیم و نه انارشیزست می‌دانیم؛ اجتماعیت‌جاهلانه در نزد ما مشرک‌وار منقور؛ و از انقلاب فتنه‌جویانه هزاران فرسخ دوریم. ترقی ملت می‌گوییم؛ به جز از رفاه و سعادت افراد اواسط رعیت به طور خصوصی و شرف و عزت ایرانیان بر وجه عمومی منظوری نداریم. استقلال دولت می‌خواهیم. غیر از

با درگیری جنبش مشروطه و عقب‌نشینی‌های رژیم قاجار در برابر آن و به تکان درآمدن لایه‌های جامعه و نیاز روزافزون به آگاهی‌های اجتماعی از سویی و آسیب دیدن دستگاه سانسور دولتی و به عبارت دیگر اداره‌ی انطباعات ناظر بر مطبوعات انگشت شمار کشور و تامین آزادی مطبوعات همزمان با تحمیل تصریح به لفظ مشروطیت به محمدعلی شاه در حدود شش ماه پس از صدور فرمان معروف شده به فرمان مشروطیت، که از لفظ مشروطیت در آن خبری نبود و... روزنامه‌های «آزاد ملی» زیادی در پایتخت و ایالات و ولایات شروع به انتشار کردند و شمار آن‌ها در اندک مدتی، در همان ماه‌های نخست سال ۱۳۲۵ ه. ق. به مرز هشتاد رسید.

یکی از نخستین روزنامه‌هایی که در این دوره در عرصه‌ی پر جوش و خروش مطبوعات نوپدید کشور ظهور کرد، روزنامه‌ی هفتگی فریاد بود که نخستین شماره‌اش در ۲۱ محرم ۱۳۲۵ / ۲۱ فورال [۶ مارس] ۱۹۰۷ / ۱۵ اسفند ۱۲۸۵ در شهر ارومیه منتشر شد. دست‌اندرکاران انتشار آن هم عبارت بودند از: «مدیرکل، میرزا حبیب ارومیه‌ای؛ منشی اداره (سر دبیر)، میرزا محمودغنی زاده‌ی دیلمقانی [از نویسندگان و شعرائ صاحب‌نام]؛ ناظم اداره، میرزا عبدالعلی حریری دیلمقانی.»

در سرمقاله‌ی همان شماره، تحت عنوان «نیایش فریاد» از فضایی که روزنامه در آن منتشر می‌شد، چنین تصویری به دست داده شده است:

«... یارب!... یارب... هنگام سپیده دم است و فضا اندکی تاریک، و این راه که پیش پایمان



● رحیم

رییس‌نیا

تشییذ مبنای سلطنت، که براساس مشروطیت به جهت حفظ و حراست نوامیس مسلمین و حدود وطن مقدس واعلای کلمه الله و اعتلای بیرق اسلام قایم و برپاست، آرزویی نداریم...»

جالب توجه است که روزنامه‌ای که با چنین به قول خود مسلکی به کار آغازیده بود، از همان شماره‌ی اول با مشکلات بازدارنده مواجه گردید، که در شماره‌ی دوم به آن اشاره شده است:

«چون وقت توزیع شماره اول فریادپاره‌ای از آقایان شهر در گرفتن آن اظهار اکراه فرموده و بعضی را همچون تا حال روزنامه ندیده‌اند حیرت دست داده و ترسیده، عقب کشیده بودند... زیرا که [شماره اول فریاد را از آن جایی که اول انتشار و در ارومیه همچون نوبری بود... به هر یک از محترمین و آقایان یک نمره به رسم اهدا و اتحاف تقدی شده بود.»^(۱)

اگرچه دومین روزنامه‌ی ایران پس از کاغذ اخبار (۵۳-۱۲۵۲ ه. ق. ۳۷۱-۱۸۳۶ م.)، یعنی زاهریردباهرا (پرتو روشنایی) به وسیله‌ی میسیون مذهبی آمریکایی بوستون از ۱۸۴۹ تا ۱۹۱۴، البته به زبان آسوری (سریانی شرقی جدید) در ارومیه چاپ می‌شد و توزیع‌اش به گروه کوچکی از آسوریان تغییرمذهب داده از نسطوری به پروتستانیسم محدود بوده،^(۲) روزنامه‌ای به زبان‌های فارسی و ترکی در آن شهر در حقیقت هم «همچون نوبری» بود و شاید هم همین نوآوری باعث بدگمانی و حترامیدن بعضی از افراد سنتی و محافظه‌کار شده باشد. گویا همین حساسیت‌ها به چنان اقدامات عملی‌هم، راه گشوده باشد که در فاصله‌ی پانزده روزه‌ی انتشار شماره‌های دوم و سوم به تبعید مدیر کل آن از شهر انجامیده باشد. تغییر معرفی اجزای روزنامه به «هیات اداره‌ی فریاد» بدون ذکر نام افراد آن در سرلوحه‌ی روزنامه و سرمقاله‌ی شماره‌ی سوم آن تحت عنوان «فریادمدیرینه وداع آئدیور» (فریاد یا مدیرش خداحافظی می‌کند) که به زبان ترکی [استانبولی - آذربایجانی] به وسیله‌ی غنی‌زاده نوشته شده، تقویت‌کننده‌ی چنین استنباطی است. این مقدمه، که دو صفحه از روزنامه‌ی چهارصفحه‌ای قطع رحلی را اشغال کرده، دربردارنده‌ی جملاتی از این قبیل است:

«همین قدر می‌توانیم بگوییم که این قوه، یعنی قوه‌ای که ما را به جدایی از مدیرمان محکوم کرد، حاصل اختلاف افکار ناشی از آشوبی است که در

شهرمان روی داده». «فریاد درعرض این مدت کوتاه چه کرد؟ چه نوشت؟ مرتکب چه جرم و جنایتی شد که محکوم چنین حکمی شد؟...»

فریادتنها یک کار کرد؛ به نام حب وطن-ساروایی‌هایی را که تا امروز در ارومیه صورت گرفته، خون‌هایی را که ریخته شده و خانمان‌هایی را که بریادرفته، خلاصه احتیاجات ارومیه را که حال پرسکوت گورستانی را یافته و صدایش به جایی نمی‌رسد، فریاد کرده، به گوش وکلای ملت رساند، نرساند، خواست برساند. خواست و پاداش خود را هم پی‌درنگ گرفت و می‌گیرد. «آقایان!... سوگند به حقوق مقدس وطن، فریادپرای وطنمان ایران عموما و برای اهالی شهرمان ارومیه و سعادت و رفاه حال آنان خصوصا، یک خادم حقیقی، یک خیرخواه صمیمی است!... هر یک از افراد هیات اداره [روزنامه]

روزنامه‌های «آزاد ملی»

زیادی در پایتخت و

ایالات و ولایات شروع به

انتشار کردند و شمار

آن‌ها در اندک مدتی، در

همان ماه‌های نخست سال

۱۳۲۵ ه. ق. به

مرز هشتاد رسید.

برای خودمشاغلی داشتند که محضا به خاطر سعادت شما اهالی، دست از آن‌ها کشیده، از دار و ندار و حتا از جان خود گذشته‌اند؛ زیرا که زمانه عوض شده و مزاج عالم تغییر یافته است. چشمان خود را بگشاید و نظری به دنیا بیندازید. مردم ایران دیگر از خواب غفلت بیدار شده، می‌خواهد از حیات خصوصی قدم به حیات عمومی بگذرد!... در حالی که تاکنون تنها به خود و رفاه آسایش خود می‌اندیشیده، اینک به قومیت و اجتماعیت می‌اندیشد و ارزش ترقی قومی و اجتماعی را دریافته، این طریق را برای رسیدن به منزل مقصود، راه میان‌بری یافته است...» (و ا.ا.) الزامات زمان در حد ذات خود یک معلم و مربی طبیعی است. اگر فریاد نباشد، یکی دیگر تکالیفشان را به شما روشن خواهد نمود و ضروریات عصر حاضر شما را به حکم اقتضا و ادار [به انجام آنچه که باید بکنید] خواهد کرد.^(۳)

سرانجام بر اثر فشار صاحب‌نفوذانی که وجود

فریاد را برنمی‌تافتند، روزنامه، پس از انتشار شماره‌ی ۸ (۲۰ ربیع الاول ۱۳۲۵) به حکم انجمن ولایتی ارومیه تعطیل گردید. جالب توجه است که فریاد نخستین قربانی موج ضد

حمله به مطبوعات آزاد بود موجی که دو ماه بعد

صویرا سرافیل و به دنبال آن حبیل‌المتین را در تهران و سپس خیرالکلام در رشت و مجاهد را در تبریز به تعطیلی‌های موقتی یا دائمی واداشت و همزمان بحث پایان‌ناپذیر حدود آزادی‌های مطبوعاتی به مجلس کشانده شد و به تصویب قانون مطبوعات در ۵ محرم ۱۳۲۶ منجر گردید. واژه‌ی توقیف به معنی بازداشتن مطبوعات از انتشار هم که ظاهرالابتدا در شماره‌ی ۹ (ربیع‌الآخر ۱۳۲۵) به کار رفته، در جریان مباحثات مجلس درباره‌ی مطبوعات، در حدود دو ماه پس از توقیف فریاد، به کار رفت و به تدریج وارد ادبیات سیاسی شد و با ادامه یافتن توقیف‌ها در ماه‌ها و ادوار بعدی برای خود در ذهن توده‌ی مردم جا باز کرد.^(۴)

قابل توجه است که یکی از نخستین واکنش‌ها در برابر آزادی مطبوعات در انجمن ایالتی آذربایجان - که یکی از ترقی‌خواه‌ترین انجمن‌های ایالتی و ولایتی به‌شمار آمده و روزنامه ملی را، که بعدها گردیده ملی (از شماره ۱۰ تا ۳۷) و بالاخره از شماره‌ی ۳۸ (۱۸ ذی‌حجه‌ی ۲۴) انجمن نامیده شده، به عنوان سخن‌گوی خود پدید آورده - نشان داده شده است. روزنامه ملی (انجمن) را که نخستین شماره‌اش در اول رمضان ۱۳۲۴ منتشر شده، نخستین روزنامه‌ی آزاد ملی به‌شمار آورده‌اند. اگرچه روزنامه‌ی مجلس به‌موجب دستخط شعبان ۱۳۲۴ مظفرالدین شاه، «اول روزنامه‌ای است که در هر گونه مقالات مفیده و راجع به خیر عامه و مصالح امور ملکیه و ملیه و حفظ شرایط دولت‌خواهی به آزادی‌قلم مخصوص و ممتاز»^(۵) شناخته شده بود و از ۸ شوال ۱۳۲۴ به انتشار آغازیده، روزنامه ملی بی‌آن که تن به سانسور دولتی بدهد، از ۱۳۲۴ منتشر شده بود. واکنش انجمن تبریز نسبت به آزادی قلم و مطبوعات در شماره‌ی ۵۰ روزنامه‌ی انجمن... منعکس گردیده است!

اعلان

از طرف آقایان علما و انجمن ملی به عموم روزنامه‌نویسان آذربایجان اعلام و اعلان می‌شود، بعد از این تاریخ کسانی که

روزنامه‌نویس هستند وظیفه خودشان را بدانند کسی از ایشان بعد از این مطالبی که دایر به احکام شرعی و حرف‌های مخالف مذهب و خلاف شرع انور بوده باشد و یا راجع به نوع حضرات علمای گرام و سادات ذوی‌الغفر و الاحترام و حضرات طلاب علوم دینی و یا دایر به شعایر اسلام بنویسند و به هر شکل و به هر نحو توهین و بی‌احترامی نمایند مسئول و بعد از مواخذة و مجازات توقیف خواهند شد.^(۶)

روزنامه‌ی عدالت، که دو هفته پیش از گشایش مجلس و نیم ماه قبل از آغاز انتشار روزنامه‌ی ملی نام خود را به یمن پیروزی جنبش مشروطه از **الحدید** به عدالت تغییر داده، از این که «دوره منقور استبداد سپری شد و گذشت آن زمانی که قلم را یارای تحریر و زبان را قدرت‌تقریر نبود و... زنجیر اقلام و السنه و وجدان برداشته شد، دوره حریت و مساوات و عدالت رخ نمود» اظهار شادمانی کرده بود،^(۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «آزادی قلم» پس از نقل متن اعلان مذکور انجمن، ضمن پذیرفتن این که روزنامه‌نویسان نباید در امور مذهبی مداخله بکنند، اظهار می‌دارد که «بزرگ‌ترین دردی درمانی که داریم این است که از نعمت آزادی اقلام محروم هستیم. امروز یگانه واسطه‌ای که بتواند ما را از اوضاع احوال عالم مستحضر بدارد و افکار عموم را همواره مایل به بیداری و هشیاری نماید و... حقیقت را حمایت و مدافعه و حریت را حراست و محافظت کند، بقای سلطنت و استقلال ملی را تأمین نماید، فقط مطبوعات است به شرط آزادی قلم». در پایان از نویسندگان روزنامه می‌خواهد که مقالات خود را که به اداره‌ی روزنامه می‌فرستند، «برای آن که در جریده نشر شده، موجب استفاده عموم و تربیت عقول نورسیدگان وطن شود، طوری مرقوم فرمایند که مستلزم تشویش ذهن و تردید خیال بعضی از ساده‌دلان، که اسیر پیچ و خم الفسافه هستند، نگردد».^(۸) خواهیم دید که روزنامه‌ی عدالت در جریان توقیف فریاد به دفاع از آن برخواید خاست. گزارشی چگونگی تعطیلی فریاد، در فاصله‌ی انتشار شماره‌های ۸ (۲۰ ربیع‌الاول ۱۳۲۵) و ۹ (۵ ربیع‌الآخر ۱۳۲۵)، تحت عنوان «اعتذار یا علت تعطیل فریاد...» در شماره‌ی اخیر مندرج است.

بنا به این گزارش، در جلسه‌ی مورخ ۲۴ ربیع‌الاول انجمن ولایتی ارومیه «که خیلی از معاریف شهر [هم] حاضر بودند» پس از

مذاکراتی «طبع و نشر جریده فریاد را... لازم ندیده، چیزی زایدش پنداشته [بودند] و... بعضی گفته بودند که اساساً روزنامه موافق شریعت عزای احمدی نیست. برخی هم اظهار داشته [بودند که] اسامی محترمین شهر را، که احیاناً مصدر افعال ناشایست می‌گردند، روزنامه به خوبی نمی‌برد. جمعی رای داده [بودند که] نیک و بد ارومیه چرا باید انتشار یافته، به سایر بلدان هم برود. بعضی هم فکر صحیح‌تری در میان نموده و گفته [بودند که] وقعاتی که در شهر ما می‌شود، خودمان می‌دانیم و می‌شنویم، دیگر لازم نیست دوباره بنویسند. مختصراً با این قبیل ملاحظات متین به قرار به توقیف فریاد داده، بالصراحه به ناظم اداره گفته [بودند که] طبع و نشر فریاد را موقوف دارید.»

به این ترتیب فریاد محکوم به تسلیم جان

فریاد نخستین قربانی موج

ضد حمله به مطبوعات

آزاد بود؛ موجی که دو ماه

بعد صور اسرافیل و

به دنبال آن حبل‌المتین را

در تهران و سپس

خیر الکلام در رشت و

مجاهدرا در تبریز به

تعطیلی‌های موقتی

یادایمی واداشت

شده بود. اما «چون مطبوعات دارای حیات ابدی بوده و بی‌ضربت خارجی، ترک زندگی نمی‌کنند، از آن رو وقتی با همان صدمه خارجی یکی از آن‌ها بخواهد رخت به سرای دیگری برد، باید جوازنامه از محل لازمی به اسم و رسم قاتل دردست داشته و در آن عالم ارائه نماید، لهذا فریاد نیز بعد از آن که ندای ارجعی شنید، فردای آن روز جوازنامه خود را به طور رسمی از انجمن مقدس محلی باعریضه‌ای که ذیلاً درج خواهد شد، خواستار گردید.»

وقتی عریضه فریاد در انجمن خوانده شد، منتظم‌السلطان، که پسر بیگلر بیگی و از متنفذان ارومیه و در زمان صدور حکم توقیف فریاد در انجمن حضور نداشته، خطاب به حضار گفت: «در صورتی که دولت ما مشروطه شده است،

آزادی قلم نیز یکی از ارکان مشروطیت است، وقتی که در محضر انجمن این چنین حکم منافی حریت و مشروطیت صادر شود، دیگر چه حریت و چه مشروطیت و چه انجمن بازی است.»

... و به قهر مجلس را ترک کرد. مباحثه در انجمن ادامه پیدا کرد و با پشتیبانی بعضی از تجار و آقایان موسی وکیل صنف نواز از آزادی فریاد، رای داد شد:

«باید فریاد در کمال آزادی منتشر شده، و اگر تا حال ملاحظه در نشریات خود داشته است، در [شماره‌های] بعدی ننموده، موافق قانون حریت مطبوعات معایب و نواقص شخصی و ملی را بنویسند.»

فریاد پس از دادن گزارش مذکور خطاب به «حضار محترم مجلس فوق‌العاده‌ی انجمن مقدس» چنین می‌نویسد:

«ای آنانی که اهل یک ولایتی چشم‌به اقدامات شماها دارند، و ای آنان که هم قسم شده و قرآن مهر کرده‌اید که در مصالح عباد به جان و مال دریغ نداشته باشید، فریاد دو ورق کاغذ چندان‌اهمیت ندارد که شماها اوقات گران‌بهای خود را در همه جا صرف مذاکرات درباره وجود و عدم آن نمایید. قدر خویش و اوقات خویش را با نیکویشناسید و آن ساعات عزیز را با این جزئیات هبا نکنید و بدانید که بسی تکالیف و وظایف عمده در گردن خود دارید. اینک پیش چشم شماها فقرای شهر و اطراف از گرسنگی مانند حیوانات علف می‌خورند و اطفال ملت از بی‌علمی در کوچ و برزن ناموس ملی را بر باد می‌دهند. از این مجالس و اجتماعات شما باید نتایج حسنه و آثار مفیده بروز نماید. مذاکرات شما باید در افتتاح مدارس و ایتم‌خانه‌ها باشد و قراردادهای شما باید دایر به آسایش فقرا گردد و...»

پس از طرح سؤالاتی در مورد احضار سوارهای قراپایاق و چاردرولی به ارومیه و مزاحمت‌های آنان به مردم و لاینحل ماندن مساله‌ی وکالت به رغم آن که «شش ماه است اتصالاً از تبریز و تهران در این باب تاءکید می‌کنند» که رسیدگی به آن‌ها از وظایف انجمن بوده، خاطر نشان می‌سازد «محض این که بیرون از دایره ادب نرویم، اداره فریاد را یک هفته معطل گذاشته و با عریضه رسمی تکالیف خودمان را خواستیم، و آلا اگر جسارت نباشد به موجب فصل سیزدهم نظام‌نامه اساسی بدون اثبات قصور

خود دارالشورای کبری هم نمی تواند حکم به توقیف یک روزنامه بنماید.»

در اصل سیزدهم قانون اساسی مورد اشاره ی فریاد در مورد آزادی قلم، در قبال مجلس چنین آمده بود:

«مذاکرات مجلس شواری ملی از برای آن که نتیجه آن ها به موقع اجرا گذارده تواند شد، باید علنی باشد. روزنامه نویسی و تماشاچی مطابق نظام نامه داخلی مجلس حق حضور و استماع دارند، بدون آن که حق نطق داشته باشند تمام مذاکرات مجلس را روزنامه جات می توانند به طبع برسانند بدون تحریف و تغییر معنی تا عامه ناس از مباحث مذاکره و تفصیل گزارشات مطلع شوند. هر کس صلاح اندیشی در نظر داشته باشد در روزنامه عمومی برنگارد تا هیچ امری از امور در پرده و بر هیچ کس مستور نماند. لهذا عموم روزنامه جات مادامی که مندرجات آن ها محل اصلی از اصول اساسی دولت و ملت نباشد مجاز و مختارند که مطالب مفیده عام المنفعه را همچنان مذاکرات مجلس و صلاح اندیشی خلق را بر آن مذاکرات به طبع رسانیده، منتشر نمایند و اگر کسی در روزنامه جات و مطبوعات برخلاف آنچه ذکر شد و به اغراض شخصی چیزی طبع نماید یا تهمت و افترا بزند قانونا مورد استنطاق و محاکمه و مجازات خواهد شد.»

فریاد پس از گزارش مذکور صورت عریضه ای را که به **انجمن ولایتی ارومیه** تسلیم داشته بود، درج کرده است. در این عریضه چهار سؤال به قرار زیر مطرح شده بود:

«اولا - توقیف جریده فریاد را... علت چیست؟... دویم - این حکم از طرف انجمن مقدس صادر شده یا به خواهش اهل ولایت است؟ اگر اهل ولایت است، آن ها کیانند؟ سیم - این اداره آنچه را که نقدا متضرر شده است، چه خواهد شد؟ چهارم - بدون سند رسمی انجمن مقدس، مانمی توانیم کاری به این بزرگی راموقوف داریم که موجب اتهام و خطرات عمده و خصوصا باعث مسئولیت در حضور اعضای مقام منبع دارالشورای کبری و انجمن مقدس تبریز بشود...»

و انجمن به این عریضه چنین پاسخ داده است: «بسمه تعالی. این مسئله مسلم است که انعقاد این انجمن به واسطه مشروطه بودن دولت است و

چون کلیتا در دول مشروطه مطبوعات آزاد است، لهذا جریده فریاد نیز در مسلک خود آزادی باشد و انجمن به امری که مغایر حریت مطبوعات باشد، رای و فتوی نمی دهد و از این اسناد توثیقی که به انجمن داده اند، اعضای انجمن بی طرف و بری هستند. انجمن ملی ارومی.»^(۶)

روزنامه ی **عدالت** پس از رسیدن شماره ی نهم **فریاد** به تبریز با مقاله ای تحت عنوان «فریاد غریبی فریاد از ارومی» به دفاع از فریاد و آزادی قلم برخاست. در این مقاله پس از بازگویی جریان توقیف یک هفته ای فریاد، اعضای **انجمن ارومی** با چنین عباراتی مورد خطاب و عتاب قرار گرفته بودند:

«آفرین بر قراردادهای صائبه انجمن ولایتی ارومی...! مرحبا بر خیالات حکیمانه کسانی که ما آن ها را وکیل مؤمن خود دانسته، زمام مصالح خود را به دست آن ها داده ایم... در این موقع نباید متذکر قول شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه گردید که می فرماید: شنیدم گوسفندی را بزرگی...»

پس از نقل شعر سعدی، مقاله چنین ادامه یافته است:

«خدا داناست که در این قرن چهاردهم هجری که به حقیقت اسم آن را ملکه اعصار گذارده اند، انسان از شنیدن و بازگفتن این ترهات غرق عرق اشغال می شود. در این موقع که ولوله بیداری ایرانیان شش جهت ربع مسکون را فرو گرفته و برای سیر وقایع ایران و موازنه حسیات ایرانیان مطبوعات ما را ملل متمدنه دست به دست می گردانند، این بی شرفی را چسان می توان تحمل کرد که امنای ملت در مجلسی که برای اصلاح حال جمهور تاسیس شده، جمع شوند و قرار تعطیل انتشار روزنامه ای را بدهند به گناه این که پرده از سرائر امور برمی دارد و حقایق معنویه را در نظار عامه جلوه می دهد! آیا هزار سال چشم پوشی از کرده بدکاران کفایت نکرد؟ آنچه خاک مذلت از نگفتن دردهای خودمان بر سر ملک و ملت بیخسته شد، برای تنبیه ظالمان بس نیست؟ باز هم به قول شما، اگر کسی مصدر خلاف و خطایی شد، باید دم زنییم؟ آیا وقت آن نرسیده است که ملت فلک زده ما دوست را از دشمن و صدیق را از خاین بشناسد؟ بس است آنچه تا به حال خون

دل فقرا را به شکل باده ارغوانی در مجالس عیش و نوش به سلامت می همدیگر زهرمار کردید و گردن ها کلفت نمودید. حالا که ملت پی به حقوق ضایع شده خود برده به روی زبان نظم آن اسم الحاد و زندقه می گذارید. حقیقت دین دهان پاره گوی شمارا پر از خاک کند...»

مختصر این که مغرضین باید بدانند که دیگر کار از کار گذشته و... ملت به دردهای بی درمان خود پی برده، دیگر ابادا لذت گوسفند بودن را بر خود نمی پسندد. بستن اداره فریاد هم دیگر جز این که موجب تشفی موقتی بشود، ابادا حاصلی ندارد. امروز فریاد تعطیل بشود، فردا به یک شکل دیگر درآمده به چشم بدخواهان فرو می رود. باید سرحدس بیدار شده را برید و آلا اگر تمام ملت بیدار شده را هم از دم تیغ بگذرانید باز حسیات ملی به شکل یک بخار رقیقی از خون آن ها بالا رفته و ابرهای حریت و استقلال را در افق وطن تشکیل خواهد داد...»^(۷)

شماره ی ۲۳ (۲ ذی قعدة ی ۱۳۲۵) و اسپین شماره ی منتشر شده ی فریاد است. درباره ی علت توقف انتشار آن اطلاعی در دست نیست.

پی نوشت ها

- ۱- فریاد، ش ۲ (۱ صفر ۱۳۲۵)، ص ۴.
- ۲- تاریخ روزنامه نگاری ایرانیان و دیگر پارسی نویسان، ناصرالدین بروین، ج ۱، تهران ۱۳۷۷، ص ۳۶-۱۳۵.
- ۳- فریاد، ش ۳ (۱۵ صفر ۱۳۲۵)، ص ۲-۱.
- ۴- تاریخ سانسور در مطبوعات ایران، گوئل کهن، ج ۲، تهران ۱۳۶۲، ص ۲۶۱.
- ۵- مجلس، س ۱، ش ۱ (۸ شوال ۱۳۲۴)، ص ۱.
- ۶- انجمن، ش ۵۰ (۱۹ محرم ۱۳۲۵)، ص ۴.
- ۷- الحدید، ش ۱۴ (۴ شعبان ۱۳۲۴)، به نظر می رسد که تاریخ انتشار شماره ی ۱۴ الحدید اشتباه باشد، چه در همان شماره سخن از حادثه ای اتفاق افتاده که در ۸ شعبان رفته است. روزنامه نام خود را از شماره ی ۱۵ (۱۷ شعبان ۱۳۲۵) که با مرکب قرمز به چاپ رسیده، «برحسب خواهش عدالت طلبان» به عدالت تغییر داده است.
- ۸- عدالت، ش ۴۱ (۲۱ صفر ۱۳۲۵).
- ۹- فریاد، ش ۹ (۵ ربیع الاخر ۱۳۲۵)، ص ۲-۱.
- ۱۰- عدالت، س ۲، ش ۲، (۱ ح ۲۵)، ص ۷-۵. ناگفته نماند که ماجرای توقیف فریاد در شماره ی ۵۹ (۲۳ جمادی الاخر ۱۳۲۵) حبل المتین چاپ تهران، هم منعکس شده است.